

تجارت و توهم کردن و اگر او را پناه و بند از ظلم که **جبر** بالفصح شکست پسین و گو
کردن حال کسی را و بدی و یکی کار از حق در استن و زور بر کاری داشتن کسی
و باد شاه و بنده و غیره و بخل و فقه **جبر** بالفصح درست شدن سنگه **جبار**
شکسته بند و نام دولت و نام جبار جمع جبر و آن گوشت **جبار** بالفصح و
بد و عزت گوید و جبار یعنی خون بدرونی بخیرت المهدی جبار یعنی زوروری
که آن میکند از در زور آن بر دست جبار و دست لازم ناید و نام زور شکسته بند
و بالفصح و شکسته بند و بیکر کننده و مرد کردن کش و اهمیت از سماوات و
و یعنی آن شکسته کاها و بد یعنی از اسما و جلالت و شکسته ارادت
کننده بد یعنی از اسما و جلالت است و درستی که در دست یا در دست و نام
جبار شکسته ما و در **جبر** بالفصح و الجاهم المهدی زور و رفتن چشم در کاسه
خود و در آمدن سوسا در سوراخ و بلند شدن آفتاب و نام باریدن
باران بار و از بر بار ماندن و غار بنیق و پس ایستادن و بالفصح
سوراخ حیوانات **جبر** نخستین فرخ شدن درون جاه و غیره یا درین
گوشت و تنی بودن شکسته با کسر جا زور بسیار خوار و بیول بالفصح
جبار بالفصح کیما است که در در یک میشود و بالفصح دیوار جباران بالفصح
جمع و نخستین نشان کردن که بر کردن شکسته و فرما شده و آنها که
در بدن پیدا میشود و بد یعنی جمع جبره است و نام دمی است بشما
که تراب جبری بان منسوب است و قبیل ایست از بنی ارد و ظاهر
نشدن کینه از زمین و زور او شدن و بدین دو معنی آمده جبر بالفصح
و جبر بالفصح جمع **جبار** بالفصح زور او و جبار دیواری و جبر و خلیف
که از شک بر آورده **جبار** بالفصح دیوار جبر یعنی جمع **جبار**

بالفصح

بالفصح

بالفصح ازین رنگدان و بریدن و اصل انجیری و بد یعنی بکسر زور آمده
و در مطلق حساب جبر عددی که در نفس خود ضرب کنند و
حاصل ضرب را مال و مجد و گویند **جبر** بالفصح و جبار بالفصح
اصل جبر و اول آن و پاره از شاخ که بعد از بریدن شاخ که بر زور
مانده باشد جدا میسج و بد یعنی همه و تمام تریم آید **جبر** بالفصح و شکسته بند
را کشیدن و کنگه کردن و زور دادن کله را و حرکت برودن
کوه و خمر حرم و میخا لها و بسو یا جمع جبره است بالفصح و بعضی گفته اند
که جبر بمعنی بن کوه فرات است و آن غلط است و صاحب جراح متناهی
او کرده و منشأ غلط است که بعضی خوانده و آن و این است
از اصل الجبل و جبر اصل یک کلمه است بر وزن ملاط و او دو کلمه
بند است یعنی جبرین کوه است و همچنین است **جبر** بالفصح برین
شکسته جبار عذار حیوانات دیگر را و نام شاعر است مشهور و نام بد
عبد الله که از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم بوده و او را جبر یکی گویند
منسوب قبیل **جبار** شکسته بند را کشنده و شکسته بسیار **جبر** شکسته بند
جمع تخم و بعضی گویند با و لا **جبر** بالفصح شکسته بند
و شکسته بند و دست از و باز کردن و میوه باز کردن از درخت و باز
کشتن آب را و کم شدن آن خلاف آمد و حرف را در خواندن مدعا
و شکسته بند کوشی که سماع خورند و کوسید و زور و کعبه **جبر** و بالفصح
شکسته بند **جبار** بالفصح و شکسته بند از شکسته **جبر** بالفصح شکسته بند و بل
بد یعنی بکسر زور بالفصح و بد یعنی جمع و مرد و کوه و از و بد یعنی جبر
بالفصح در زور جبریم و قبیل ایست از بنی قصاعه و نام مرد ایست **جبر**